

غور یها و سوریها

... پکت هادر سرود ریگ‌رید علاوه بر اینکه در جمله قبایل ده گانه در جنگ ده ملک حساب شده‌اند در بسیاری موارد دیگر هم اسم برده شده‌اند و قرار اصولی که در آن عصر بود پادشاه به اسم قبیله اش باد می‌شد پکتها به حیث شاه پکتها هم تذکار یافته و بصورت نمونه عین متن بعضی قسمت‌های سرود را که کلمه «پکتها» و «پکت» در آنجا قید شده از روی دو جلد سرود های ریگ ویدترجمه رالف . تی . اچ . گرفت می‌دهیم:

(۱)	جلد دوم	صفحه ۱۸	جزء هفتم	سرود هفدهم
(۲)	جلد دوم	صفحه ۱۵۳	جزء هشتم	سرود ۲۲
(۳)	»	»	»	»
(۴)	»	»	»	»

محل تذکار اینکه کلمه پکتها در سرودها ذکر شده کافی نیست چون محل استعمال و معنی یک جمله بسیار موضوع رازوش ترمی سازد اینک ترجمه متن آن: (۱)

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

(۱) «... بر یگوس و در یو هوس به از وی گوس فرادادند در بین دو قبیله دور افتاده دوست، دوست را نجات داد.

پکتها، بها لانا ما الیناها، شیواها ویساتن‌ها باهم یکجا گرد آمدند رفیق آریائی برای رهنمائی آنجا نزد قبیله تریسو آمد این آمدن در اثر عشق به نبرد و محبت «جنگ دلیرانه بود.»

(۲) «... ای اسون‌ها بر عراده‌ها و گردونه‌های جنگی تان سوار شوید بر نشیمن گاه‌طلائی خود قرار گیرید. شما ای کسانی که دارای ثروت و تمول گزاف و هنگفتی می‌باشید.

(۱) چار یار چه سرودهای ریگ‌رید را دوست فاضل و گرامی ام بناغلی پژوهشگر کرده‌اند (کفراد).

با کمک‌هایی که به «پکته» وادریگو نمودید «با بهر» از دوستان خورد جدا شد.
 با ایشان ای اسون‌ها اینجا بیایید، بشتابید و عجله کنید و آنچه ضرر و مرض
 رسیده است ا لتمام بخشید ...»

درین جای مقصد از پکته شاه قبیله پکت‌ها است. وچنان معلوم می‌شود که
 شاعر کدام قصه جنگ را ترسیم می‌کند و برای پیروزی پادشاه پکت‌ها شاه
 قبیله متحد او را می‌خواند.

(۳): «ای اندرا از تو با آن قدر بزرگی و عظمتی که داری تمنا می‌کنم که
 مارا به دادن گاو‌های شیری غنی بساز همچنانیکه مگا دن به مدهه پاتی تیاونی
 پاتی تیا (دو نفر شاعر معروف) در جنگ لطف و مرحمت کرد بدان سان که به
 صفت محسن به قبیله کنوایه شاهزاده تراساد سیو و «پکته» (پادشاه پکت‌ها)
 و به داسا و داجا دادی. بدان سان که ای اندرا به گوشاریا و رجیسوان گاوهای
 شیری و طلا لطف فرمودی.»

(۴): «سخنی گوی خوش آیند در طوفان جنگ این دعا را بر زبان راند تا جنگ
 را از اسون‌ها ببرد، هنگامیکه کریم‌ترین از باب‌انواع والدین «پکت‌ها» رانجات
 داد هوتا‌های هفتگانه «علمای مخصوص قربانی» را مورد حمله و هجوم قرار
 داد شیاوانا (پسریکی از شعرای قدیم) به مقصد تقدیم تحائف با ادویه زیاد مزبح را
 آماده ساخت. توروا یانا خوش‌آوازترین موجودات مشروبات نذر را مانند سیلاب
 ریخت که زمین را زرخیز و شاداب کند....»

قرار پاورقی صفحه ۴۶۵ جلد دوم سرودهای ریگ‌وید «پیشل» وید شناس معروف
 در اطراف سه مصرع اول این سرود تحقیقات عمیق و مفصلی دارد و چنین معلوم
 می‌شود که این مصرع به یک داستان قدیم توروا یانا پادشاه جوان پکت‌ها و
 شیاوانا پسریکی از شعرای قدیم ربط دارد. در این داستان دو تن از ارباب
 انواع آریائی هم‌مدخلیت دارند که یکی آسون رب‌النوع ستارگان صبح و دیگر
 «اندرا» رب‌النوع جنگ است و چنین استنباط می‌شود که شاید قبیله پکت‌ها را

باقبینه شاعر مذکور جنگی رخ داده باشد... و اندرا رب النوع جنگ طر فداری
قبیلۀ سلحشور پکت‌ها را نهوده.. و بالاخره تور و ا یانای جوان برای خاطر اندرا
مشروبات رامانند رودخانه سیلابی نذر کرد و در نتیجه بر مخالفین خویش مظفر
و فاتح بر آمد.

چون در سرود های ریک وید دقت شود معلوم است که کوچک و متفرق زیادی بدست
می آید که روی هم رفته از مجموعۀ آن اقتدار قبیلۀ پکت ها و اهمیت آن در میان
سایر قبایل ویدی رول بزرگ شاهان آنها بارز و هویدا می شود.

شاند راداس در صفحه ۱۳۵۶ اثر خود موسوم به «ریگو یدک کلچر» خود می
گوید که این تنها دفعۀ است که (اندرا) دی و داسا پادشاه رادر محاربه کمک نکرد
و در نبرد شاه پکت ها، بر او غالب آمد ازین جا اقتدار قبیلۀ سلحشور پکت ها و اهمیت
آن در میان قبایل ویدی بخوبی واضح می شود و بر علاوه این هم ظاهر می گردد
که اندرا همیشه در عملیات جنگی به قبیلۀ پکت ها یاری کرد... (۱)

از مطالعه سطو و فوق می توان در باره

نام افغان:

کلمۀ پستون نظر عمومی پیدا کرد. اینک می

خواهیم راجع به کلمه و نام افغان نیز اندکی پیش رویم:

چنانچه بیشتر گفتیم کلمه و نام افغان را چون با کلمه و نام پستون از نقطه
نظر تاریخ مقایسه کنیم در نتیجه دیده می شود که نام افغان نام بس جدیدی
است که خصوصاً در ادوار بعد از اسلام استعمال آن شیوع پیدا نموده است. فردوسی
و گریزی و هورخین دیگر آن عهد نیز به مراتب نام افغان را در آثار خود ذکر
نموده اند.

چنانچه پیشتر متذکر گردیدیم موزخین عرب در ضمن اسمای طوایف در غور
از قبایلی بنام پئی افغان ذکر کرده اند و از قرن پنجم هجری به این طرف رفته
رفته کلمۀ افغان معروف تر و مفهوم خارجی آن وسیع تر شد و به نوعیکه در قرن

(۱) عیناً با اندکی اختصار از ۸۷ تا ۹۶ تاریخ افغانستان ج اول نقل شد.

۶ هجری بعضاً اسم افغان در مورد همان قبایل پشخانه که در سطور گذشته از آن بحث نمودیم تذکار یافته که در کوه های سلیمان سکونت داشتند برخی از مورخین اروپائی این نام راناشی از منابع پارسی و پارس ها می شمارند که اقوام مجاور پستون ها بودند و برخی از مؤرخین عرب افغان ها را بنام سلیمانی ها هم یاد کرده اند. البیرونی نخستین بار از قبایل چندی بنام افغان در قریب وادی سند سخن رانده و به استاد انسا یکلو پیدای اسلامی «ریورتی» ساکنین جنوب کرم و شرق غربی آنرا افغان نامیده و فردوسی در قرن ۱۱ مسیحی از طایفه افغان اسم برده و ابن بطوطه در قرن ۱۴ از اسم افغان در کابل ذکر می کند با این همه هنوز کلمه افغان اسم ملی و عمومی پشخانه در افغانستان نگردیده بود منتها در صفحات تاریخ بر اسمهای طوایف مشهوره پشخانه اسم افغان اضافه شد و در سال ۵۱۲ هجری می نویسند که ارسلان شاه عسکری ملقب از خلیج (غلزائی) (۱) و افغان تشکیل نمود. والفی گوید بهرام شاه اردوئی از خلیج ها مرتب نهود فرشته می نویسد که غیاث الدین غوری قشونی از افغان بساخت و بعد ازین اسم افغان آهسته آهسته در ردیف طوایف بزرگ داخل شد.

بروز مورخ تاریخ ایران سلسله سلاطین غور را از افغان های فیروز کوه حساب می کند و ملسن قطب الدین اولین فاتح دهلی را یک نفر افغان نامدار می شناسد تا مس ولیم بیل با شهردن نسبت نامه پادشاهان تملق انتساب آنها را به افغان های غور ثابت می نماید. الحاصل در قرن ۱۶ مسیحی اسم افغان بر طایفه ابدالی اطلاق گردید و در اواخر مخصوص درانی ها شد.

پس از آنکه درانی ها به تشکیل سلطنت بزرگی در افغانستان پرداختند کلمه افغان اسم ملی عموم پشخانه و اهالی افغانستان گردید و نام مملکت نیز افغانستان شد (۲)

(۱) راجع به خلیج و غلزائی و فرق آن دو قبیله افغانی و نظریات برخی از نویسندگان در آن باره در حصص اماکن بحث خواهیم کرد.

(۲) برای مزید معلومات درین باره رجوع شود به ص ۴۱ تا ص ۵۱ مجله کابل سال اول شماره ۹ نوشتجات بناغلی غبار.

از سطور گذشته برمی آید که پښتون ها و همچنان باشندگان کوهستانات غور برعکس نظریات برخی از نویسندگان دارای نژاد خالص آریائی بوده که در سطور آینده در حصه زبان قدیم غوری ها روشنی مزیدی بر آن خواهیم انداخت.

البته باید گفت که به مرور زمان آنهم در اثر مهاجرت های قبایلی و لشکر کشی های اجانب و فاتحین بر حصص و نواحی غور آنروزه (که مخور اصلی مباحث ماتشکیل می دهد) طبعاً اختلاطی هم به میان آمد.

تاجائیکه از خلال اوراق تاریخ معلوم می شود در ازمنه قبل التاریخ چنانچه قبلاً هم اشاره شد قسمتی از شاخه های پختانه در ولایت کهسار غور مسکن گزیدند که بعد ها آنجا موسوم به غور گردید (۱). بعد از سقوط دولت باختر و اقتدار هخامنشیان در افغانستان غور در بین استحکامات طبیعی جبال شامخ خود همچنان مصئون و محفوظ باقی ماند و دارای حکومت ها و امرای محلی بود. حملات اسکندر مقدونی بر غور و گذشتن او از پارو پامیزاد و تلفاتی و ضرر به هائیکه درین حمله از طرف غوریان و مردان پارو پامیزاد حواله عساکر او گردید در تاریخ مشهور و معروف بوده و از حوصله گنجایش این اوراق خارج می باشد.

در دوره سلطه و اقتدار یونانیان باختری غور در زیر و مد نیت باختری را متقبل گردید و رو به اعتلاء گذاشت و در عهد هیاطله ولایت غور رو به مدارج ترقی می رفت و در قرن ۶ تورکان و ساسانیان با وجود آنکه

(۱) درباره وجود آمدن کلمه و نام غور نیز نظریاتی موجود است و گویند چون قبایل آریائی بار اول در ازمنه قبل التاریخ به این نواحی کوهی و شاداب قدم گذاردند آب و هوا، ساختمان طبیعی و فور آب و حاصل خیزی اراضی و چراگاه های بزرگ و خرم این سر زمین ایشانرا فریفته خود ساخت بنا بر آن در آنجا رحل اقامت افکندند و نسبت به کوهی بودن اراضی نام غور را بالای آن گذاردند که در زبان ملی ما پښتو این کلمه تا امروز بنام غر (کوه) زنده است و آنرا از کلمات باستانی گیری یا غرج و غرج یا گر، یا غرش و امثال آن مشتق می دانند و برخی هم عیناً مانند غور کلمه غرجستان را هم با آن کلمات باستانی آریائی ربط می دهند و هم جمعیتی کلمات و اسامی خلجی و خلج را که از جمله باشندگان غور بوده اند بران منسوب می کنند که در صفحات آینده بطور ضمنی ازان بحث خواهد شد.

ترکان و سامانیان فارس به ایالات شمال و غرب افغانستان بنای دست اندازی گذاردند اما نتوانستند بر قلاع و کوهسار غور دست یابند بدین ترتیب غوری ها در قتل مرتفع و کوهستانات خود تا شیوع اسلام همچنان دارای استقلال داخلی و حکومت ملی بودند ایشان در مقابل عساکر اسلامی هم مقاومت شدیدی نمودند و مختصراً می توان گفت که عساکر اسلامی نیز در مورد فتح غور و قبول اسلام بر ایشان ناکام شدند.

بعضی از مورخین مختصراً گاهی به جنگ های صفاریان و غوریان هم اشاره می کنند اما معلومات مفصلی در آن باره در دست نیست چون نوبت به سلاطین سامانی می رسد ایشان نیز آرزوی تسلط بر غور را بدل می پرورند چنانچه بیهقی می نویسد که به روزگار سامانیان مقدمی که او را ابو جعفر رمادی (بقول زین الاخبار زبادی*) گفتندی و خویشتن را برابر ابوالحسن سیجورداشتی به حشمت و آلت و عدت چند بار به فرمان سامانیان قصد غور کرد و والی هرات ویرا به حشر و مر دم خویش یاری داد و بسیار جهد کرد و شها مت نمود تا به خیسار و قولک (اصل آن تولک است) پیش نرسید (۱) ابو سعید عبدالحی بن الضحاک بن محمود گردیزی نیز می نویسد که سرهنگی از ولایت هرات که او را ابوعلی محمد بن العباس تولکی گفتندی در حصار تولک (۲) علیه سامانیان اقدام کرد و امیر ابوالحسن ابو جعفر زبادی را بحرب تولکی گسیل داشت و همین ابو جعفر زبادی بغور شد و چند حصار از غور فتح کرد. (۳) بعد از آنکه غزنویان بر سر اقتدار آمدند تاجاییکه معلوم است دو سه مراتبه محمود کبیر بر غور تاختن نمود و باری هم مسعود پسرش از هرات بر آن ناحیه لشکر کشید و بقول بیهقی دهی چند را مفتوح ساخت (۴) زد و خورد غزنویان و

* بعضی ها زبیدی نیز نقل کرده اند.

(۱) تاریخ بیهقی ص ۱۲۰.

(۲) را جمع به حصار تولک به حصه اماکن مراجعه شود.

(۳) زین الاخبار به اهتمام میرزا محمد خان قزوینی ص ۳۵-۳۶ طهران ۱۳۱۵

(۴) رجوع شود به بیهقی ترجمه کتاب سلطان محمود داکتر ناظم (سلطنت غزنویان) و دیگر

کتاب تاریخ .

غورپان تا وقتى ادا مه داشت تا آنكه اسباب حريق و بر بادى غزنى و عمارات
 وابنيه دگر محمودى را بار آورد. و بايد گفت كه بقول اكثر مورخين در هنگام
 محمود و مسعود پسرش نيز باشند گان حصص مركزى غور داراى استقلال داخلى
 بودند. از آن امر اى غورى رويه اعتلا گذاشتند تا آنكه امپراطورى بزرگى
 تشكيل دادند و چون سوقيات محمد خوارزم شاه بر افغانستان شروع گرديد.
 و انقراض دولت غورى در افغانستان شروع شد. حملات
 چنگيزى شروع و عساکر خرابكار چنگيزى به حصص افغانستان
 سرازير گرديد و ولايت غور در مقابل سيلاب مغل قرار گرفت و بعد از يك
 سلسله زدوخورد ها قتل هاى عام و خرابكارى ها اهالى ولايت غور بجانپ حصص
 شرق و جنوب فرارى شدند و به جز قسمت كوچكى از ايشان در آن جا باقى نماند
 مغل ها بعد از اشغال نواحى غور عساکر محافظ را در كوهستانات غور مقيم
 ساختند تا آنكه با ساكنين آن ديوار آميختند از پنجانب كه برخى از نويسندگان
 راه غلط پيموده و از تاريخ باستانى غور و غورى ها صرف نظر نموده و نظر به
 اين قبائل مختلط و نو پيدا در باره نژاد غورى ها سخن سازى كرده اند كه
 از لحاظ تاريخ چيزيست جديد. و همچنان بعد از مدتى از حصص زابل و سيستان
 قبائلى به غور رو نهادند و اختلاط قبائل در داخل غورستان شروع شد. موسيو فريه سياح
 معروف فرانسوى در سفر نامه خود مى نويسد كه ايالت غور واقع به جنوب
 شرق هرات مملكت آن شاهان و شاهزادگانى بود كه بر روى خرابه هاى
 قلمرو سلطنت سبكتگين و پسرش محمود غزنوى برپا ساختند اين قسمت پاروپاميزاد
 در آن اوقات مسكن قبيله بود موسوم به سور كه هنوز هم (فريه در ۱۸۴۵-۱۷۴۶ به غور
 آمده بود) نه يا چهار هزار خانواده آن در شمال غرب ايالت غور باقى مانده ...
 به همان اندازه كه جنگ داخلى كشور سبب انحطاط و تنزل قبيله سورى گرديد
 بر عكس قبيله تيمنى رو به ترقى گذارد و ولايت غور را كه از سورى ها
 خالى گشته بود اشغال و آنرا مسكن خود قرار دادند ص ۴۵۰ ج اول سفر نامه

فریه به استناد ص ۱۵۹ سالنامه کابل ۱۳۲۱ چنانچه بناغلی غبارمر نویسد: همچنان طوایف چادر نشین غوری الاصل در حصص غور غربی با آریانه های هرات و ترکمان آمیخته و طوایف جدیدی از قبیل چارایماق و غیره به میدان کشیدند. این طوایف مختلفه عبارت بود از قسمتی عساگر مستعمراتی چنگیز که در صفحات هزاره منقسم و با وجود اختلاط و حلول با طوایف سایر افغانستانی هنوز به همان اسامی قبیلوی مغولی خود ها شناخته می شوند.

همچنان مهاجرین زابلستان (ولایت قندهار) در ورود خود به غر جستان با آمیزش با طوایف سایر اسامی وطن اصلی خود را محافظ نمودند که هنوز بنام زاوولی یاد می شوند. قسمتی هم از شاخه طوایف پشه ئی ولایت گندهارا (دره های نجرار) درین هجرت به غر جستان شرکت کرده و با طوایف سایر آمیختند که تا امروز به همان اسم قدیم طایفه پشه ئی خوانده می شوند.

اما طوایف سیستانی که وارد غر جستان شدند نیز اسم سابق خود را محافظه کردند... به هر حال ترکیبات و ساختمان عضوی و بدنی طوایف حالیه غور و غر جستان مدلل می کند که به استثنای قسمت کوچکی از اهالی غر جستان (که از روی تیپ سر و ساختمان چشم و هوی و بینی و رخساره و زنج و قد نمایندگی خون و عرق مغز را می نماید) سایر طوایف این ولایت روی هم رفته از اقوام آریائی افغانستان بوده و در ساختمان بدنی اساساً یک نسل شمرده می شوند.

اما اسم هزاره و هزاره جات که تا امروز در مورد عموم سکنه غر جستان اطلاق می شود ابدأ نام ملی و قومی و تاریخی آنها نبوده اسمی است که در اوایل فقط در مورد عساگر مستملکانسی چنگیز خان (که در دسته های هزار نفری منقسم شده و در ولایت غور مقیم بودند) اطلاق می شد. و می توان این اسم را در سایر مقامات افغانستان که دارای اهمیت نظامی و محل سکنا عساگر چنگیز گردیده بودند یافت. از قبیل مقام هزاره بر سرک ها بین کابل و کرم و نزدیک شتر گردن و محل هزاره بر لب سرکی که جانب نهر سندی رود در نزدیکی شهر اٹک مسٹر بیلو این نظر بهرا تائید می کند و موسیو لوه به می گوید: